

به نام خداوندِ بخشندهٔ مهربان

نگاشته شده به زبانِ پارسی

## واژهٔ آهریمَنی

می گفت زن و فرزندِ درگذشتهٔ خود را در خواب دیده است و به آرامستانِ شهر می رود تا، در آرامگاهِ  
شان، با آن ها دیداری تازه کند.

پیشنهاد کرد من هم، گاهی، سری به آن جا بزنم.

گفتم:

- می دانید که من، این جا، دور از خانه و خانواده، سربازی ام را می گذرانم و در گورستانِ این شهر کسی  
را ندارم که چشم به راهم باشد.

سری تکان داد و گفت:

- همهٔ آنانی که آن جا زیر خاک خفته اند، روزی برای نزدیکانشان کسی بوده اند.

افزون بر این، رفتن به آرامستان برای همه سودمند است.

آن جا، آنان که دو دستی به زندگی چسبیده اند، به ناپایداریِ آن پی می برند، و

در چشمِ کسانی که از روزگار دلزده و خسته شده اند، زندگی ارزش بیشتری می یابد.

این گفته ها، رنگ و بویِ فرزانیگی داشت. گنجکاو، مرا بر آن داشت تا، آن روز، با او همراه شوم و به  
تماشایِ رفتارِش بنشینم.

شگفتا که او در آرامستان، بر سرِ خاکِ هیچ کس ننشست.

آهسته و آرام، در میان گورها راه رفت.

گلاب ای را که با خود آورده بود، یکسان، بر همه آنها افشاند،

دست نیایش به سوی آسمان بُرد و، با آوایی رسا، از ایزدِ بخشايشگر برای همه شان آمرزش خواست.

دانستم که او می تواند برایم یک آموزگارِ اندرزگو باشد.

از این رو، در راه بازگشت، از او پرسیدم که چرا جداگانه برای همسر و فرزندِ خودش کاری نکرد.

در پاسخ فرمود:

- من برای همگان آرزو و درخواستِ بخشايش کردم. همگان آن دو را هم در بر دارد.

افزون بر آن، از این راه، همسر و فرزندم از آمرزشِ بیشتر برخوردار می شوند، همان گونه که پروردگار به

نمازگزارانی که در کنار هم به نماز می ایستند، نویدِ پاداشِ بیشتر داده است.

همواره دستِ خدا را در گروه بجوی.

گرچه رفتن به دیدارِ بستگان، خویشاوندان و دوستانِ بیمارمان کاری ستودنی است و شادمانی ایشان را در

پی دارد؛ پسندیده تر آن است که روزی با گل و شیرینی به بالینِ دردمندانی ناآشنا برویم که بی کس و

تنها مانده اند و آرزو دارند که کسی از راه برسد و از ایشان یاد کند.

چه خوب است که به یادِ دوستان، بستگان و خویشاوندانی که دیگر در میان ما نیستند به نماز ایستیم و

برایشان از درگاهِ آفریدگار آمرزش بخواهیم؛ پَرارِج تر در پیشگاه خداوند آن است که این کار را برای

ناآشنایانی انجام دهیم که دستشان از زندگی کوتاه گشته و دیگر نمی توانند خود به نماز و آمرزش خواهی

روی آورند.

چه نیکوست که با رفتن به همایشِ یادبودِ دوستان، بستگان و خویشاوندان برشکوه آن پیفزاییم؛ نیکوتر آن است که یادِ بی کسان را زنده نگه داریم. اگر چنین کنیم هیچ گاه بی کس نخواهیم ماند، روزی دیگران یادمان را زنده نگه خواهند داشت، برایمان نماز خواهند خواند و آمرزش خواهند خواست، و بر خاکمان گلاب خواهند آفشاند.

افزود:

اگر می خواهی از شوربختی در دو سرایِ برهی تا آن جا که می توانی از واژه اهریمنی "خود" دوری کن.

نخستین بار این ابلیس بود که خودش را برتر دید و از درگاهِ خداوند رانده شد.

فرعون نیز چنان گرفتارِ خودشیفتگی و خودپرستی شد که خودش را خدا پنداشت و سرانجام، دریایِ آتشِ خشمِ ایزدِ یکتا و توانا او را فرو بُرد.

تنها آن "خود" پذیرفتنی است که در کنارِ دیگران، یا در میانِ دیگران، و یا بهتر بگوییم، یاخته ای از پیکرِ همگان باشد.

"خود" جدا از دیگران، و بدتر از آن، "خود" در برابرِ دیگران و یا فراتر از دیگران، چیزی جز هیزمِ دوزخ نیست.

"خود"، پرده ای است بر چشمِ دلّت.

اگر خود را از یادِ ببری، خدا دانشی را که در سینه ات پنهان نموده بر زبانت خواهد آورد.

چراغی به تو خواهد داد تا در پرتو آن، نیک را از بد بازشناسی، و در گرماگرمِ سرگستگی ها، در میانِ مردم، راهِ خود را بیابی.

آفریدگار هستی در سینه ما دو دل ننهاده تا یکی برای خود بتپد و آن دیگری برای خدا.

خداوند، اَبلیس، این نمادِ خودبینی و خود برتر بینی را از درگاهِ خویش راند. هرآینه با خودپرستان، این رهروانِ راهِ اهریمن، نیز چنین خواهد کرد.

### خواهران، برادران، و فرزندانِ گرامی ام

آن آموزگارِ خردمند، دانش آموختهٔ آموزشگاه هایِ پرآوازه نبود. پیرمردی بود فروتن و خوشرفتار و پاکدست که در کوچهٔ ما سبزی می فروخت، و از آن جا که به دشواری می توانست آسان ترین نوشته ها را بخواند یا ساده ترین گفته ها را بنویسد، پس بی گمان این سخنانِ گهربار را خداوند از ژرفایِ سینهٔ او بر زبانش می آورد.

بیایید به راهی که او نشان داد پای نهمیم،

واژهٔ اهریمنی "خود" را، به یکباره و برای همیشه، از واژه نامهٔ اندیشه مان بزداییم تا در سینهٔ مان یک دل بماند و بس؛ دلی که تنها برای خدا بتپد.

بیایید برای خوشنودیِ پروردگارِ مهربان، از سرِ مهر، دستِ دیگران را بگیریم؛ دستِ دیگرانِ بی کس و از یادرفته را.

اگر چنین کنیم، به زودی، روزی فرا خواهد رسید که در آن، چشم به راه بودن هایِ همهٔ ما بی کسان و ستمدیدگان و تنها ماندگان، پایان خواهد یافت، و بزرگِ رادِ مردی از تبارِ پاکان، به خواست و فرمانِ پروردگارِ بی همتا، خواهد آمد تا دستِ ما را بگیرد، بر سراسرِ خاکِ گیتی، گلابِ دادگری بپفشاند، و برای همهٔ سزاواران، از مهربان ترین مهربانان، آمرزش بخواهد.

چنین باد!